از میـان خبـرها

اجتماعی

با پیگیری خراسان و با موافقت اداره کل نوسازی مدارس

مدرسه دخترانه صدرای اسماعیل آباد تعطیل نمی شود

خبیری- هفتم خرداد ماه سال جاری تعدادی از والدین دانش آموزان مدرسه راهنمایی دخترانه صدرا واقع در اسماعیل آباد طی تماس با تحریریه خراسان از تصمیم اداره کل نوسازی برای تعطیل کردن این مدرسه که تنها مدرسه متوسطه اول دخترانه این منطقه محروم است، خبر دادند و با گلایه از این که تعطیلی این مدرسه با توجه به دور بودن مدارس دخترانه دیگر از این منطقه باعث ترک تحصیل تعداد زیادی از دختران خواهد شد، خواستار پیگیری روزنامه خراسان برای اطلاع رسانی به مسئولان و جلوگیری از تعطیلی تنها مدرسه دخترانه اسماعیل آباد شدند.

در پی این درخواست هشتم خرداد ماه گزارشی با عنوان" تنها مدرسه راهنمایی دخترانه اسماعیل آباد در آستانه تعطیلی" منتشر شد که در آن "ابری" رئیس آموزش وپرورش تبادکان اعلام کرد که اجازه تعطیلی مدرسه صدرا را نخواهم داد وپیگیر ساخت مدرسه ای جدید در این منطقه در صورت اختصاص زمین خواهم بود" .

اکنون برای اطمینان از تعطیل نشدن مدرسه متوسطه اول صدرا با مدیر مدرسه تماس گرفتیم که وی با تایید خبر تعطیل نشدن این مدرسه گفت: با درخواست آموزش وپرورش تبادکان وموافقت اداره کل نوسازی مدارس، این مدرسه در سال تحصیلی پیش رو همچنان به فعالیت خود ادامه خواهد داد.

مسئول واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد:

۷۳ بیمار در بیمارستان منتصریه منتظر پیوند کبد هستند

خبیری- مسئول واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد گفت: هم اکنون ۷۳ بیمار در انتظار پیوند کبد و ۲۶۷ نفر نیز در حال تکمیل پرونده خود برای پیوستن به فهرست فعال هستند.

دکتر" ابراهیم خالقی" در گفت و گو با خراسان رضوی افزود: در پیوند کبد، میزان بدحالی بیمار ملاک خواهد بود و بر این اساس، اولویت بندی پیوند، مشخص می شود. وی اضافه کرد: در پیوند قلب نیز ۲۲ بیمار در فهرست فعال و ۴۰ بیمار در حال تکمیل پرونده و اضافه شدن به فهرست فعال هستند.

وی اظهار کرد: برای پیوند ریه نیز ۱۰ بیمار در فهرست فعال و ۳۲ نفر در حال تکمیل پرونده خود هستند. مسئول واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد افزود: پیوند قلب و ریه در بیمارستان امام رضا(ع) و پیوند قرنیه در بیمارستان خاتم الانبیا(ص) انجام می شود.

دکتر خالقی تصریح کرد: پوست پیوندی نیز به بخش سوختگی بیمارستان امام رضا(ع) ارسال می شود، تفاوت قرنیه و پوست با دیگر اعضای پیوندی این است که نیازی نیست بلافاصله پیوند زده شوند و می توان به مدت چند روز تا چند ماه از آن ها نگهداری کرد.

آرزوی دختران مؤسسه توان بخشی «همدم»

پدر، مادر! سراغم نمی‌آیید؟

عکس ها: صادق ذباح

گـزارش

مهدی عسکری

سرانجام مغلوب بغضش می شود و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر می شود و روی تابلوی قلم زنی اش می افتد، می گوید: آرزو دارم خانواده ام پیدا شوند. دکتر حجت می گوید: آرزوی ۹۹ درصد بچه های این جا همین است. سرش را پایین می اندازد تا کسی اشک هایش را نبیند. در چشمان بیشتر حاضران هم اشک حلقه زده است... حجت می گوید: اواخر سال، اینجا صف های تلفن خیلی شلوغ می شود. دخترها برای صحبت با خانواده صف می بندند و مددکاران تمام تلاش خود را می کنند تا اقوام دور آن هایی که پدر و مادر ندارند را برای آمدن راضی کنند. اما خیلی از آن ها حتی جواب تلفن ها را هم نمی دهند. نکته پررنج ماجرا این است که همه بچه ها، حتی آن هایی که خانواده ای ندارند هم برای صحبت با خانواده شان در صف تلفن می ایستند تا در مقابل بچه هایی که خانواده دارند، احساس بی کسی شان کمتر آشکار شود. همین دختر ها وقتی به اول صف می رسند، با غربتی که نمی شود آن را توصیف کرد، نگاهی به مددکار می کنند، نوبت شان را به بقیه می دهند و دوباره به انتهای صف می روند... و این قصه تقریبا اسفند هر سال تکرار می شود...

در آستانه روز دختر و میلاد حضرت معصومه(س) به اتفاق دکتر «محمد سعید احدیان» مدیر عامل موسسه فرهنگی هنری خراسان برای دیدار از موسسه توان بخشی همدم راهی این مرکز می شویم. در ابتدای ورود، با استقبال گرم دختران و مدیران موسسه رو به رو می شویم. برای خیلی از دخترها، شعف وصف ناشدنی زیارت بارگاه منور رضوی از چند روز قبل آغاز شده است؛ همه زمزمه زیارت بارگاه منور رضوی در روز ولادت حضرت معصومه(س) و روز دختر را شنیده اند و آماده شرکت در مراسم گلباران حرم هستند.

کلی نخ سبز برای حاجات همه نیازمندان!

زهره تعدادی نخ سبز را نشانم می دهد و می گوید: می خواهم این ها را به نیت شفای همه مریض ها به پنجره فولاد ببندم. به نیت خالصانه اش غبطه می خورم و با خنده می گویم: خب فقط یک رشته کافی است. همه آرزوهایت را در نظر بگیر و همین یک نخ را ببند به پنجره فولاد. می خندد و می گوید: کلی آرزومند و محتاج توی دنیا داریم. تازه همین ها هم کم است. می خواهم برای همه آن ها دعا کنم، خدا را چه دیدی، شاید مامانم هم یک جایی توی همین دنیا به دعای من احتیاج داشته باشد. و من باز هم به بزرگی دلش غبطه می خورم... زهره می خواهد برای شفای مادرش دعا کند، مریم دوست دارد به دانشگاه برود و شیما نامه کوچکی را برای امام رضا(ع) آماده کرده است. می گویم شیما خانم توی نامه ات چه نوشته ای؟ می گوید: برای امام رضا(ع) نوشتم. دوست دارم این نامه رو برسونه به دست یک خیر تا منو به آینده برسونه. وقت نوشتن بغض کرده بودم اما چون دوستانم بودند، نمی تونستم گریه کنم. نامه را به من می دهد و می رود و عجیب است که نوشته ای در نامه نیست و همه حرف های این دختر کمعصوم در یک نقاشی خلاصه شده؛ تصویری از سه درخت، یک رودخانه و یک آسمان که خورشید و ماه و ستاره را همزمان در خود دارد. انگار حرف های این نامه باید رازی سر به مهر باشد برای خود آقا...

آرزوی حضور در برنامه «ماه عسل» و حرف هایی برای مادر و پدر

به سراغ یکی دیگر از دختر ها می رویم. دوست ندارد اسمی از او بنویسیم. می گوید: دوست دارم زمینه حضور من در برنامه ماه عسل آقای علیخانی فراهم شود تا در آنجا به پدر و مادرم بگویم شما در کودکی من را رها کردید و رفتید، اما حالا خیلی به شما نیاز دارم، حتما شما هم وضع تان بهتر شده، نمی خواهید دنبالم بیایید؟

به اتفاق زوج خیر، دکتر زهرا حجت و جعفر شیرازی نیا که مدیریت این مجموعه را بر عهده دارند، راهی بخش مراقبت های ویژه که در موسسه به آن «سرای مهر» می گویند، می شویم. زینب اولین نفری است که به سراغش می رویم. نقاشی ها و گلدوزی های بسیار زیبایش به همراه عکس های یادگاری که با عمو پورنگ گرفته، بالای تختش نصب شده است. دکتر احدیان رو به زینب می گوید: شنیده ام دعاهایت خیلی خوب مستجاب می شود، برای من هم دعا می کنی؟ و زینب برخلاف جواب های تکراری خیلی از ما که التماس دعا می شنویم، می خندد و دست هایش را رو به آسمان بلند و برای لحظاتی زمزمه می کند...

بعد از زینب به سراغ سه خواهر معلول می رویم که پدرشان به نوبت و هر هفته یک نفرشان را به خانه می برد. عارفه سادات یکی از همان خواهران است. با وجود این که روی تخت دراز کشیده و به گفته شیرازی نیا از نظر ذهنی بیشتر از ۶ ماه رشد نکرده، اما با لبخندی دلنشین پاسخ ما را می دهد. شیرازی نیا توضیح می دهد که در مجموعه همدم ۴۰۰ دختر کم توان ذهنی و جسمی توسط ۱۵۸ نفر از همکاران نگهداری می شوند.

قصه نام «همدم»

به سراغ «همدم» می رویم؛ دختری که این موسسه به اسم او نامیده می شود. شیرازی نیا در مورد از این نام گذاری می گوید: همدم ۱۶ سال دارد و با وجود اینکه خودش اصلا از نظر شرایط جسمی، وضعیت خوبی ندارد و با چند عمل جراحی قادر است اکنون مقداری راه برود، مثل یک مادر هوای همه را دارد، داخل شیشه بچه ها چای یا شیر می ریزد و بعد هم به آن ها غذا می دهد و خودش آخرین نفری است که غذا می خورد. آنقدر این دختر، فداکار است که همه او را خیلی دوست دارند. احدیان خطاب به او می گوید: قرار است به حرم بروی همدم خانم... همدم با شنیدن نام حرم، ذوق می کند...

شهربانو هم بر ایمان دست تکان می دهد. او برای بهبودی تاکنون، سه بار پاهایش را به تیغ جراحی سپرده است!

وارد کارگاه گلیم بافی می شویم. بچه ها با دقت و زیبایی وصف ناشدنی، تار و پود گلیم ها را به هم می بافند؛ آن قدر زیبا که اگر ندانی، گمان می کنی محصول دستشان کار استادکارانی است که در این رشته موی سپید کرده اند. ملیحه یکی از همان دختران است و گلیم هایی که می بافد، بسیار طرفدار دارد. حجت در این مورد می گوید: کارشان از بسیاری از دانشجویان خبره فنی و حرفه ای هم بهتر است. از حرم و زیارت امام رضا(ع) می پرسیم و همه از زیارت و اشتیاق حرم می گویند. از مریم، از حرم و آرزویی که به امام رضا(ع) خواهد گفت، می پرسیم. می خندد و می گوید: سلامتی خودم و دوستانم را می خواهم. آرزوهای دیگر هم مشابه همین آرزوهاست.

با آن ها عکس یادگاری می گیریم...

به سراغ مرکز آموزش می رویم. کارگاه گلیم بافی، تسبیح بافی و فرشینه بافی در این بخش قرار دارد. وارد کارگاه فرشینه بافی می شویم. زهرا نقاشی های بسیار زیبایی کشیده و در صفحه های قبلی دفترش هم نقاشی های بسیار زیبایی ترسیم شده است. خانم دکتر حجت می گوید: زهرا یادت می آید یک نقاشی خیلی زیبا برای تولد بابا (شیرازی نیا) کشیدی و زیرش نوشتی «بابا تولدت مبارک»... و زهرا هم با ما می خندد. بعد از کارگاه فرشینه بافی، وارد کارگاه گل سازی می شویم. فریده، دختر همیشه خندان موسسه به استقبال ما می آید. بچه ها مشغول الگو کشیدن و درست کردن گل ها هستند. از فریده می خواهم آرزویش را بگوید: دعا کنید خدا شفایم بدهد و گره از کارم باز شود. تابلوی زیبای منجوق دوزی که کوکب با نور تنها چشمش در مدت ۵ سال دوخته، روی دیوار به زیبایی هر چه تمام تر خودنمایی می کند.

دلتنگی هایی که پشت دروازه «اسفند» می ماند!

کارگاه بعدی، کارگاه قلم زنی روی مس است. دیدن کار دست بچه ها حیرت انگیز است؛ تابلوهایی بسیار زیبا که بی گمان نمونه و مشابه کمی دارد. اسما ماهرترین دختر این کارگاه است و تابلوهایی که ساخته فوق العاده زیباست. ورود ما با جشن تولد اسما و سکینه همزمان شده است. به سراغ اسما می رویم و دکتر احدیان از آرزویی که اسما با امام رضا(ع) در میان خواهد گذاشت، سوال می کند. اسما لحظاتی سکوت می کند... اما سرانجام مغلوب بغضش می شود و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر می شود و روی تابلوی قلم زنی اش می افتد، می گوید: آرزو دارم خانواده ام پیدا شوند. دکتر حجت می گوید: آرزوی ۹۹ درصد بچه های این جا همین است. سرش را پایین می اندازد تا کسی اشک هایش را نبیند. در چشمان بیشتر حاضران هم اشک حلقه زده است... حجت می گوید: اسفند ماه هر سال، مددکاران ما با فامیل های درجه دو و سه بچه ها تماس می گیرند و از آن ها خواهش می کنند به دختر ها سری بزنند یا چند روزی آن ها را بپذیرند. متأسفانه برخی از خانواده ها حتی تلفن ها را هم جواب نمی دهند. نکته پررنج ماجرا، این است که همه بچه ها برای صحبت با خانواده ها در صف تلفن می ایستند، حتی آن ها که می دانند خانواده ای ندارند هم در صف می ایستند تا در مقابل بچه هایی که خانواده دارند، احساس بی کسی شان کمتر آشکار شود. همین دختر ها بارها وقتی نوبت صحبت کردن شان می رسد، با غربتی که نمی شود آن را توصیف کرد نگاهی به مددکار می کنند، نوبت شان را به بقیه می دهند و دوباره به انتهای صف می روند... او می گوید: روزهای آخر اسفند، همین دختر ها برخلاف همه بچه ها که عید را دوست دارند، دائم می پرسند عید کی تمام می شود؟ چون آن ها کسی را ندارند و با رفتن تعدادی از بچه ها به خانه، احساس دلتنگی می کنند. روی میز، کادوهای تولد را چیده اند. دو کیک تولد و شمع برای اسما و سکینه آماده شده است، سکینه شمع را فوت می کند و همه برایش دست می زنند. نوبت به اسما که می رسد همه می گویند آرزویت را بگو... بی قراری اسما انگار تمامی ندارد و دوباره چشمانش به اشک می نشیند. خانم حجت او را در آغوش می گیرد. به سراغ کارگاه موسیقی می رویم. زمزمه های «ای حرمت» و سرود زیبای «ایران» توسط گروه سرود دختران همدم به زیبایی تمام اجرا می شود. آخرین جایی که می رویم، «خانه پناهگاهی» است که محل نگهداری دختران خردسال موسسه است. ندا از ما استقبال می کند و با دکلمه زیبایی به ما خوشامد می گوید. بخش پایانی دیدارمان، حرف های خانم حجت، مدیر موسسه است که می گوید: برای توسعه موسسه به حمایت رسانه ها و حضور هر چه بیشتر خیران نیاز داریم. باید فضای بیشتری داشته باشیم تا بتوانیم میزبان دختران بیشتری باشیم. صدها خانواده در نوبت هستند و ما منتظر دریافت زمین و حمایت خیران برای ساخت و توسعه مجموعه هستیم.